



زندگانی نامه

ویگو مورتسن

ماریشتر نقش آفرین



ترجمه

کتاب سارومان



داستان طرفداری

سایه ای در کوهستان

سمیه ناصری

(The sootier wizard)



بررسی آثار

تالکین

از دیدگاه فلسفی

قسمت دوم

سرشیه

انووین

داستانک

تک شاخ

مصاحبه با کاربر Aslan



ماییت: برهوت اسماگ



هر زمان که نوبدی مسئولی گردد، او خواهد آمد! او کسی نیست جز... اصلاً، سلطان ناربا! در این شماره مصاحبه ای را با کاربر اصلاً، که در ۱۶ بهمن ۱۳۸۹ به جمع ما پیوست، خواهید خواند.

پس از سفری غیرمنتظره در شماره پیشین مجله، به جدیدترین اقتباس سینمایی پتر جکسون از آثار تالکین رسیدیم. این شماره به نقد و بررسی دومین قسمت از سه گانه هایت پرداخته است.



سخن سردبیر

آهسته درون محوطه گام بر می دارم از یک قفسه کتاب به قفسه ای دیگر نگاه می اندازم با دیدن هر کتاب شوق و اشتیاق درونم افزایش می یابد هر کدام از این دوستان حرفی برایم دارند و من درون تخیلاتم با هر شخصیت زندگی میکنم با او رنج میکشم با او عاشق میشوم با او اشکهایم آرام از صورتم می چکد، کتابها دوستانم، دوستانی مهربان دوستانی بی زبان، دوستانی همراه نویسندگان، انسانهایی آرمیده در خاک انسانهایی خاموش اما کتابهایشان، تفکراتشان در دستان من و همراه من هست و من برای یکایک آن عزیزان آرامش آرزومندم.

عزیزانم در پی هفته ی معلم به نمایشگاه کتاب رسیدیم بد نیست از کتاب جدید آشپزی ارباب حلقه ها وهابیت هم سخنی بگویم کتابهایی که به تازگی ترجمه شدند و خریدنشان برای علاقه مندان خالی از لطف نیست و بگذاریم رویاها و تخیلاتمان با کتابها اوج بگیرد پرواز کند و در انتهای آبی آسمان به پرواز درآید. تخیلات، عامل شکوفایی و رشد انسانها بیاید به آنها بال پرواز دهیم تا در اوج شکوفایی با غرور و لبخند به پرواز درآییم.

با شماره پنجم مجله آردا کوئنتا در خدمت علاقه مندان ژانر فانتزی علی الخصوص استاد تالکین هستیم منتظر نظرات یکایک شما عزیزان هستیم با نظراتتون ما را در بهتر شدن همراهی نمایید.

معصومه. ش



ARDAQUENTA

تالکین و فلسفه

۳- خیانت آیزنگارد، نمادگرایی و نقد

«او مشغول توطئه ای است تا به یک قدرت بدل شود. او به رستنی ها فقط تا آنجا اهمیت می دهد که در خدمت او باشند. او ذهنی از چرخ و فلز دارد.»

چوب ریش^۱

جی . آر. آر تالکین، ارباب حلقه ها ، کتاب سوم، فصل پنجم

یکی از مواردی که بیشترین نمود را در ارتباط با سارومان دارد فناوری اوست. در جای جای کتاب ما مثال هایی از آن را می بینیم. اوروک های^۲ ، مهندسی ژنتیک، و مهب به کار رفته در نبرد هلمزدیپ^۳ بارزترین مثال های آن هستند. اما با خواندن توصیف آیزنگارد^۴ پس از سیل، ما تصویر روشنی از ماشین آلاتی که سارومان در دخمه هایش پنهان کرده بود در می یابیم.

همانطور که قبلا توضیح دادیم ، فناوری نتیجه مستقیم دانش است. به محض آنکه بفهمیم یک چیز چطور کار می کند ، عادت داریم سعی کنیم آن را کنترل کنیم ، بهبود دهیم یا حتی از آن تقلید کنیم. می توانیم به آب بندها (کنترل رودخانه) ، ماشین های لای روبی (بهبود رودخانه با عمیق کردن آن و افزایش قابلیت کشتیرانی) و کانال ها (تقلید از رود خانه) فکر کنیم.

پیشرفت های تکنولوژیکی که سارومان به آن دست یافته بود همگی در خدمت جنگ افزار بودند. او راهی برای مقاوم سازی اورک ها در برابر نور آفتاب یافته بود ، همچنین کارگاه های سلاح سازی در زیر آیزنگارد ایجاد کرده بود و از باروت برای تخریب استفاده می کرد.

با توجه به هدف نهایی اش که پیرزوی در نبرد سرنوشت ساز بود، سارومان تمام منابعی که داشت را به ابزار تبدیل می کرد. درختانی که در گذشته به عنوان هیزم به کار می رفتند حالا بی رحمانه قطع می شدند و هیچ دانه جدیدی به جای آنها کاشته نمی شد. به جای اندیشیدن به عواقب بلند مدت کرده هایش، سارومان غرق در اشتیاق رسیدن به اهداف کوتاه مدتش شده بود. او دیگر برای دانایی ارزشی قائل نبود مگر آنکه بتواند آن را به سود خود به کار ببرد.

چرا؟

تالکین پاسخ دقیقی به این سوال در کتاب نمی دهد. در یکی از نامه هایش چنین توضیح می دهد که سارومان برای تحمیل اراده اش به دیگران برای دست یافتن به اهداف خویش بی صبری می کرد و در نهایت می خواست همه از او پیروی کنند. (نامه شماره ۱۸۱)

ایستاری^۵ به سرزمین میانه فرستاده شدند تا دشمنان سائورون را در نبردشان یاری دهند. اگر از دید آن ها به قضیه نگاه کنیم، محل اشکال راحت تر مشخص می شود. ما اصولا دوست نداریم کسی به ما بگوید که در اشتباه هستیم و سارومان احتمالا از اینکه کسی از حرف او تبعیت نمی کرد دلزده شده بود.

او از دانایی اش برای ترغیب مردم به پیروی از خود استفاده کرد. با مطالعه فصل «صدای سارومان» از کتاب سوم به درک درستی از این که چگونه سارومان توانست عده زیادی را برای مدتی طولانی فریب دهد و تنها تعداد اندکی توانایی مقاومت در برابر صدای او را داشتند ، دست می یابیم.

تالکین در نامه هایش این فرض اشتباه را که صدای سارومان دارای قدرت هیپنوتیزم است اصلاح می کند. سارومان قدرت مباحثه بالایی داشت و در بحث بسیار متقاعد کننده بود و می توانست توانایی تفکر منطقی را در شنوندگانش با تسلطی که بر فن خطابه داشت ، مختل کند. (نامه شماره ۲۱۰)

همزمان او شروع به ساخت ابزاری کرد که او را قادر می ساخت کسانی را که مایل نبودند از او تبعیت کنند ، کنترل کند. دانش او تبدیل به فناوری شد حتی تا به آن حد که علم تابع ابزار و وسایلی شد که او می ساخت.

سارومان از اشتیاق به انجام کار نیک به ورطه پلیدی افتاد. اما ابزاری که ساخت وسیله ای شد که سقوط او را رقم زد.

همانطور که هورخامیر و آدورنو اشاره کردند، مدرنیته قطاری است که نمی توان از آن پیاده شد. تالکین نیز به ما نشان می دهد سارومان بدون ماشین آلات و اوروک های قدرتی ندارد. منابعی که او از آن بهره برداری می کرد، درختان و شبانان آن ها علیه او شوریدند و ماشین آلات و امپراطوری کوچک او را نا بود ساختند.

بدون سلاح و بدون نقاب قدرت حقیقی سارومان آشکار شد. روشن شد که تصویر افسانه ای از جادوگر دانا و قدرتمند کاملا مبتنی بر خطابه های متقاعد کننده، سوء استفاده از موقعیت و وابستگی شدید به فناوری بوده است.

۱ Treebeard

۲ Uruk-hai

۳ Helm's Deep

۴ Isengard

۵ Istari

فهرست عناوین

۵

۸

۱۰

۱۲

۲۰

۲۲

۲۴

۲۶

۲۸

تالکین و فلسفه

هابیت برهوت اسماغ

بیوگرافی ویگو مورتسن

کتاب سارومان

سایه ای در کوهستان

بانوی بره تیل

تک شاخ

مرثیه ای برای محبوب در گذشته

تریبون آردایی

title



۴- اوج مدرنیته: حلقه یگانه



عموما حلقه یگانه به عنوان نماد قدرت دیده می شود. تالکین خود چنین توضیح می دهد که حلقه های قدرت اهدافی دو گانه داشتند: توقف فرسودگی و حفظ آنچه که برای صاحب حلقه خوب و زیبا به نظر می آید؛ و افزایش توانایی و ظرفیت های صاحب آن. روندی که معمولا به کینه توزی و بدخواهی منجر می شود. (نامه شماره ۱۳۱)

درون مایه حقیقی آثار تالکین بارزترین نمودش را در نقش حلقه یگانه می یابد.

سائورون^۱ آن را با استفاده از قدرت و دانشش ساخت تا بر سایر حلقه ها و استفاده کنندگان از آن ها تسلط یابد. به عبارتی دیگر، همانند سارومان او از فناوری برای تثبیت سلطنتش استفاده کرد.

علی رغم این که سارومان به شدت وابسته به فناوری بود اما هیچگاه کاملا در آن غرق نشد. در مقابل اما سائورون بخش عمده ای از قدرتش، نیروی حیاتی، را به حلقه وابسته کرده بود که باعث میشد چنانچه حلقه به دست کسی که می خواست و می توانست آن را نابود کند بیفتد، کاملا آسیب پذیر باشد.

در هیچ یک از آثار ادبیات داستانی نمی توانیم تصویرسازی بهتری از تئوری آدورنو و هورخمایر در مورد مدرنیته را بیابیم. انسان مدرن تنها وابستگی شدید به ابزار و وسایل و آسایش نیست بلکه آن ها جزئی از وجودش شده اند. اگر الکتریسته قطع شود، زندگی برای ما متوقف می شود.

عموما حلقه یگانه به عنوان نماد قدرت دیده می شود. تالکین خود چنین توضیح می دهد که حلقه های قدرت اهدافی دو گانه داشتند: توقف فرسودگی و حفظ آنچه که برای صاحب حلقه خوب و زیبا به نظر می آید؛ و افزایش توانایی و ظرفیت های صاحب آن. روندی که معمولا به کینه توزی و بدخواهی منجر می شود. (نامه شماره ۱۳۱)

اهداف دانش مدرن نیز در آغاز همین ها بود. فناوری از یک سو برای حفظ جهان همان گونه که هست (بهشتی برای انسان، این مفهوم غلطی بود که در دوره رنسانس شکل گرفت). یا حداقل تاثیر گذاری بر آن طوری که طبیعت دیگر اهمیت پیشینش را نداشته باشد. و از سویی دیگر افزایش توانایی های انسان. (ما اکنون چیزهایی را می بینیم که با چشمان غیر مسلح نمی توانستیم ببینیم، می توانیم با آن سوی جهان ارتباط برقرار کنیم و حتی می توانیم پرواز کنیم).

نیچه^۲، فوکالت^۳ و دریدا^۴ در مورد پیوند پیچیده دانش و قدرت صحبت کرده اند. «علم قدرت است» جمله رایجی است اما تعداد کمی معنای آن را کاملا درک می کنند. به نظر نگارنده، تالکین با روشی غیر فیلسوفانه به این درک نائل آمده است.

نخست آن که دانش ما را قادر می سازد جهان را بفهمیم. پدیده ها را نامگذاری و طبقه بندی کنیم. بفهمیم چه چیز نرمال و چه چیز انحراف است و بتوانیم برای نرمال بودن شاخص تعیین کنیم. کسانی که می دانند شرایط چگونه باید باشد معمولا مورد تبعیت دیگران قرار می گیرند، حتی اگر در اشتباه باشند. معلم ها مثال ساده ای از این موضوع هستند.

دانش زمانی که به اشتراک گذاشته نشود قدرمند تر و خطرناک تر نیز خواهد شد. دروغگویی، آلت دست قرار دادن دیگران، فریبکاری و خیانت همه از نتایج سوء استفاده از دانش هستند. سارومان در شورای سفید همه را با این دروغ که حلقه در رودخانه آندوین است، فریب داد تا بتواند برای خود برتری ای را بدست آورد که بتواند از آن در یافتن حلقه استفاده کند.

در نهایت قدرتمندترین شکل دانش، فناوری است کسانی که آن را در اختیار دارند، در برابر دیگران قدرتی گسترده خواهند داشت. مادری که به پسرش می گوید در صورتی که اتاقش را تمیز نکند نمی تواند از کامپیوتر استفاده کند در واقع از تسلطش بر فناوری برای تحت تاثیر قرار دادن پسرش استفاده می کند. شاید این کار کاملا معصومانه ای به نظر برسد اما همین انگیزه را در تملک سلاح های کشتار جمعی و آن چه که کمک های توسعه ای خوانده می شود، می بینیم.

وابستگی سائورون به حلقه همان چیزی است که او را به نابودی می کشاند. و بر اساس تئوری آدورنو و هورخمایر همین امر ما را نیز ناتوان خواهد کرد. وسایلی که برای سلطنت کردن ساخته شدند اکنون بر ما سلطنت می کنند و هیچ راهی برای پیاده شدن از قطار نیست.

تصویری که پیتر جکسون^۵ در اقتباسش از بازگشت پادشاه از چشم سائورون بر فراز باراد-دور^۶ که در وحشتی کور به اطراف نگاه می کند اما نمی تواند از سقوطش بگریزد؛ استعاره ای عالی از جهان مدرن امروزی ماست.

مگر آنکه اراده داشته باشیم و بتوانیم در برابر وسوسه تسلط بر طبیعت و سایر انسان ها مقاومت کنیم و حلقه یگانه فناوری را نابود کنیم.

زیرا اگر این کار را نکنیم شاید این دنیا از خوابی عمیق و باستانی برخیزد و با نیرویی که حقیقتا فراتر از توانایی های ماست، در برابر ما قیام کند.

Sauron ۱

Nietzsche ۲

Foucault ۳

Derrida ۴

Peter Jackson ۵

Barad-dûr ۶

نویسنده: حمید عظیمی



www.Ard.ir © 2014





نقدی بر هابیت: برهوت اسماک

در باره فیلم :

یک سال بعد از یک سفر غیرمنتظره، دومین قسمت هابیت با نام هابیت : برهوت اسماک بر پرده سینماها نشست. فیلم با بودجه ای بالغ بر ۲۲۵ میلیون دلار، در آمریکای شمالی ۲۵۸ میلیون دلار و در سراسر دنیا ۹۵۲ میلیون دلار فروخت .همچنین این فیلم در سه رشته بهترین جلوه های ویژه، بهترین تدوین صدا و بهترین میکس صدا نامزد دریافت جایزه اسکار شد و البته در هیچ کدام موفق به دریافت جایزه نشد.فیلم تقریبا همان موفقیت نسبی قسمت اول را به همراه داشت ولی شاید دو قسمت نخست نه کاملا هواداران تالکین را راضی کرد و نه تماشاگرانی که به سینماها رفته بودند .برهوت اسماک اولین روایت پیترجکسون از دنیای تالکین بود که در آمریکای شمالی به فروش ۳۰۰ میلیون دلاری دست پیدا نکرد و این زنگ خطری است برای پیتر جکسون!

بررسی فیلم:

خانه بئورن :

شروع فیلم از ملاقات گندالف خاکستری و تورین سپر بلوط در میهمان خانه اسپچه ی راهوار است .سکانسی که هوشمندانه توسط پیترجکسون به قسمت دوم انتقال یافته است. بری و مردی با هویچی در دست برای خیلی از طرفداران یاد آور لحظات خوش یاران حلقه است. سپس داستان با تعقیب یاران توسط آزوگ و معرفی بئورن ادامه پیدا می کند، شاید ضعف های فیلم از همین جا شروع می شود جایی که پیترجکسون برای تاریک کردن فیلم طنز موقعیت ملاقات گندالف و دورف ها با بئورن را حذف میکند و ماجرابی را جایگزین میکند که خیلی منطقی نیست. ما در فیلم بئورنی را میبینیم که در فرم خرسی اش قصد کشتن دورف ها را دارد و شبانه و بعد از برگشت به حالت انسانی بئورن ، بدون معرفی یاران ، بئورن را در خانه اش در حال پذیرایی از دورف ها میبینیم لازم بود که قبل از معرفی گروه به بئورن صحبتی بین گندالف و بئورون در فیلم گنجانده شود تا دشمنی ابتدایی بئورن و دوستی اش در ادامه توجیه پذیر باشد بئورنی که در کتاب در فرم خرسی هم دارای شعور بود و همو بود که با فرم خرسی در نبرد پنج سپاه نقشی تعیین کننده داشت .همچنین بئورنی که دشمن بود بدون هیچ دلیلی تبدیل به مشاور عاقل یاران می شود و از تاریکی سخن می گوید تاریکی که سارومان سپید و لرد الروند از آن بی خبرند!

عبور از میرک وود:

به شخصه انتظار نداشتم که حضور عنکبوت ها و به خصوص صحبت کردن آنها جالب باشد ولی حضور آنها دیدنی از آب در آمده است هرچند دستگیری دورف ها به دست الف های جنگل غیر منطقی و ناموجه است و اینکه تراندویل دورف ها را به خاطر پس دادن هدیه ای که از او دریغ کردند مدتها در زندان نگه دارد از آن ناموجه تر به نظر در اینجا کتاب خیلی موفق تر عمل کرده بود در کتاب دورف ها چندبار جشن و سور الف ها را ناخواسته به هم می زنند و این دلیل دستگیری آنها است. فیلم با ورود تائوریل،لگولاس و تراندویل انرژی مضاعفی می گیرد و بخصوص این سه شخصیت به خوبی باعث انتقال داستان فیلم از قسمت اول (میرک وود) به قسمت دوم(شهردریاچه و اره بور می شوند) لی پاپس و اورلاندو بلوم در ارائه الفی مغرور و اوآنجلین لیلی در پرداخت شخصیت الفی پر جست و خیز بسیار موفق اند .بخصوص بازی اوآنجلین لیلی به نظر من بهترین بازی فیلم است .تائوریل برخلاف آرون یخ و نجسب تصویری شاداب و با احساس از الف ها ارائه داده است. شخصیت های تائوریل و لگولاس که پرداخت خوبی دارند باعث شده که بر خلاف فیلم از روایتی تک بعدی خارج شده و جذاب تر باشد .به خصوص کاراکتر مغرور لگولاس که در تضادی ۱۸۰ در جه ای با لگولاس متین و مهربان ارباب حلقه هاست .پیترجکسون هوشمندانه مثلث عشقی تائوریل ،کیلی و لگولاس رو ایجاد کرده است و جدای از تقابل آنها در قسمت سوم(در کنار تقابل بارد و تراندویل با تورین سپربلوط) مرگ قابل پیش بینی کیلی و تائوریل می تواند زمینه ساز تحول شخصیتی لگولاس باشد. ضعف عمده ای که در مورد عبور از میرک وود به چشم من آمد، نبود حال و هوای داستان و خستگی یاران در اثر سفر بود و به خصوص پیترجکسون به جای تمرکز بر این دو بخش به عنوان هسته فیلم به صورتی تقریبا گذرا از این دو بخش عبور می کند. فرار با بشکه از اقامت گاه جنگلی شاید بهترین اکشن دو قسمت اول هابیت باشد ولی مثل این دو فیلم این قسمت هم خالی از اشکال نیست بخصوص غایب توانایی لگولاس در قتل عام ارک ها و اغراق در اکشن (مثل قطع کردن یک تنه درخت با تبر!)و استفاده بیش از حد پیترجکسون از جلوه های ویژه که گاهی به بیننده حس دیدن یک انیمیشن(مثل صخره های اطراف رودخانه یا درختان میرک وود که طبیعی به نظر نمی رسند) را می دهد باعث شده این سکانس مثلا مانند اوج یاران حلقه و کشته شدن بورومیر نباشد. همچنین مثلا شوخی زشت کیلی با تائوریل اصلا تناسبی با روح دنیای تالکین ندارد و بهتر بود پیترجکسون برای جذب مخاطب نوجوان فیلم دست به دامن چنین شوخی های سطح پایینی نمیشد و به منبع اصلی تکیه می کرد.

شهر دریاچه :

پیترجکسون در قسمت دوم نشان داده همچنان که در انتخاب بازیگر ها و تطابق آنها با شخصیت ها (بخصوص تراندویل، بارد و تائوریل)واقعا مسلط است در طراحی لوکیشن های فیلم بخصوص شهر دریاچه هم موفق است. همچنین شخصیت بارد هم رئال و خوب در اوامده برخلاف کتاب که عملا شخصیتی خنثی داشت البته باید ببینیم بارد ،حاکم شهر دریاچه و آلفرد چه نقشی در قسمت سوم دارند پیتر جکسون در مورد شهر دریاچه و برخورد با اسماک کار را (همراه با نقاط قوت و ضعفی) گسترش داده است حال ببینیم که قسمت سوم در این موارد چقدر موفق است و آیا قصد پیترجکسون صرفا پر کردن زمان قسمت دوم بوده و یا اینکه گره افکنی در قسمت دوم در قسمت سوم نتیجه خواهد داد و فیلمی جذاب و با عظمت را خواهیم دید؟

قضایای دول گولدور :

شاید یکی از نقاط اوج فیلم و صد البته تاریک ترین قسمت فیلم مبارزه گندالف در دول گولدور و مبارزه با سائورون است سائورونی که هروقت در فیلم حضور دارد روایت جان می گیردو همچنین شاید بهترین طراحی این دوگانه در مورد دول گول دور باشد . البته این قسمت از فیلم هم ضعف هایی دارد(ضعف های تقریبا مشترک با تقابل گروه با اسماک) مثلا ارائه تصویری متناقض از سائورون و اسماک .مثلا سائورون که آزوگ بر سرش فریاد می زند یا اسماک که با تمام حيله گری بجای بازی کردن و کشتن دورف ها راحت گول نقشه آنها را می خورد و این برخلاف شخصیت اسماک کتاب بود که بسیار زیرک و حيله گر بود. درکنار این ورود بولگ که نوع رابطه اش با آزوگ اصلا نشان نمی دهد که این دو پسر و پدر باشند . در برهوت اسماک پیترجکسون سعی داشته فضای فیلم را تاریک کند اگرچه مقداری از آن با توجه به سیر داستان قابل قبول است ولی آگاهی بئورن و اسماک از بازگشت تاریکی و نزول آزوگ و اسماک به پادوی سائورون کمی تحمیلی و نجسب به نظر می رسد انگار که کل سرزمین میانه از بازگشت سائورون خبر دارند الا شورای سپید! و همچنین پیترجکسون فراموش کرده که در قسمت دوم باید اسماک محور داستان باشد نه سائورونی که اکثر ارجاعات قسمت دوم به این شخصیت است و نتیجه این کار چیزی جز دوری فیلم از فضای کتاب نیست .جدای از این چیزی که خیلی در قسمت دوم به چشم میخورد یکدست نبودن جلوه های ویژه است گاهی جلوه های ویژه بسیار موفق عمل میکند و گاهی مثل دویدن گندالف در دول گولدور بسیار مصنوعی به نظر میرسد .ضمنا حضور سائورون در کالبد مایایی میتوانست بهتر از سایه ای مبهم باشد .



اره بور و تقابل با اسماک بخش پایانی فیلم :

اسماک فیلم به خوبی اسماک داستان است و صدای بندیکت کامبریج به این امر کمک کرده است اگرچه صدایپیشگی کامبریج در مورد سائورون خیلی موفق از آب در نیامده است ولی در مورد اسماک صدای کامبریج توانسته است که بیانگر حيله گر و زیرک بودن اسماک باشد و قدرت صدای کامبریج به بهترین وجه حس این سکانس رو انتقال می دهد. ولی جنگ و گریز اسماک با دورف ها شاید پایان مناسبی برای فیلم نیست و پیترجکسون برای پرنرگ کردن پیرنگ قسمت سوم سرنوشت اسماک و سائورون را به قسمت سوم منتقل کرده است.همچنین سه قسمتی بودن فیلم این و پایان ناقص قسمت دوم حسی مثل آب بستن در روایت را برای بیننده تداعی میکند! جلوه های ویژه در بعضی موارد خیلی ضعیف است مثل آب شدن مجسمه ترور که خیلی کارتونی بود. اسماک هم علیرغم اینکه از نظر صدا و تصویر خوب بود ولی غافل گیر کننده نبود و انتظار بیشتری از پیترجکسون می رفت توروک ماکتوی آواتار از نظر تصویر واقعی تر از اسماک بود و این برای فیلمی که اسم اسماک را در عنوان خود یدک می کشد خوب نیست. همچنین قطعه I see fire که توسط اد شیران اجرا شده که وصله ای ناجور برای موسیقی خوب هاوارد شور است . کار متوسط نیل فین و اد شیران به هیچ وجه قابل مقایسه با کارهای انیا و انی لینوکس نیست . نمیدانم چه اصراری بر گنجاندن یک آواز در پایان فیلم وجود دارد؟ همان قطعه فراسوی جنگل که بهترین قطعه موسیقی قسمت دوم بود کارکردی به مراتب بهتر از I see fire داشت و کافی به نظر می رسید.

سخن پایانی :

انتظار من این بود که برهوت اسماک ضعیف ترین قسمت سه گانه باشد برهوت اسماک نسبت به یک سفر غیر منتظره بطور بالقوه دارای ضعف ها و قوت هایی بود . نبود کاراکترهایی مثل سارومان،لرد الروند،گالادریل،اسمیگل و فرودو میتوانست عاملی در کاهش جذابیت فیلم باشد.از آن سو فاصله ای یک ساله از زمان اکران یک سفر غیر منتظره فرصت خوبی برای پرداخت بهتر بخش های فنی فیلم بود. پیترجکسون هم متوجه کاستی های قسمت نخست شده بود و تدوین و موسیقی مناسب هاوارد شور با بازی های درخور ستایش اوآنجلین لیلی ،مارتین فریمن و ریچارد آرمیتاژ باعث شده بود که برهوت اسماک یک سرو گردن بهتر از برادر بزرگتر بهتر و شسته و رفته تر بود هرچند هنوز هابیت پیترجکسون فاصله ای بعید با ارباب حلقه ها دارد و امید هست که حلقه ها فاصله دارد! پیترجکسون در این فرصت یک ساله نیاز به کار بیشتر بر روی جلو های ویژه، موسیقی و چهره پردازی دارد بخصوص در نبرد پنج سپاه که این عناصر خیلی به چشم می آیند.

سخن آخر اینکه برهوت اسماک با تغییراتی که پیترجکسون در روایت انجام داد به نسبت قسمت اول خیلی کمتر به کتاب وفادار بود و این شاید به مذاق طرفداران کتاب و تالکین خوش نیامد ولی از نظر سینمایی به نظر من برهوت اسماک یک سرورکردن از برادر بزرگتر بهتر و شسته و رفته تر بود هرچند هنوز هابیت پیترجکسون فاصله ای بعید با ارباب حلقه ها دارد و امید هست که حداقل قسمت سوم خاطرات خوش ارباب حلقه ها و یکه تازی آن سه گانه شاهکار را تکرار کند.

نویسنده :امین ظهور تبار



آراگون



بیوگرافی ویگو مورتسن

زندگی شخصی

مورتسن ۲۰ اکتبر سال ۱۹۵۸ در نیویورک سیتی چشم به جهان گشود. گریس گمبل(نی آتکینسن) مادر آمریکایی و ویگو پیتر مورتسن پدر دانمارکی یکدیگر را در نروژ پیدا کردند. پدر بزرگ مادریش اهل نووا اسکوشای کانادا و خانواده ی مادر بزرگ مادریش اهل نیوانگلند بودند. خانواده ی مورتسن به ونزوئلا، دانمارک و ایالت های کوردوبا، چاکو و بوینس آیرس آرژانتین(جاییکه او در آن اسپانیایی را آموخت) رفتند. پدرش در آرژانتین مرغداری داشت. آنها تا یازده سالگی او (زمانی که پدر مادرش از هم جدا شدند) در آنجا ماندند و بعد از آن مادرش به نیویورک بازگشت. مورتسن و پدرش به کپنهاگن دانمارک رفتند و سرانجام به واترتون نیویورک بازگشتند جاییکه او در دبیرستانش فارغ التحصیل شد.

بعد از دبیرستان دوباره به دانمارک بازگشت و در شهر اسج برگ پیش از آنکه برای دنبال کردن بازیگری دوباره به آمریکا برگردد، مشغول رانندگی کامیون شد. او با حضور در دانشگاه لاورنس در شهر کانتون نیویورک مدرک لیسانس زبان اسپانیایی را دریافت کرد. او اسپانیایی را به این دلیل انتخاب کرد که می توانست بدون مطالعه ی زیاد نمرات خوبی در آن بگیرد و وقت آزاد زیادی برای بازیگری داشته باشد. در آغاز او از پوشیدن روپوش آکادمیک سرباز می زد چراکه آن جامه ها را کارگرانی تحت شرایط نامناسب و با مدت زمان کار زیاد می ساختند. هرچند بعد از سه گانه ی ارباب حلقه ها که دانشگاهش به او دکترای افتخاری اعطا کرد، در آن جامه ها ظاهر شد.

بازیگری

بعد از چند سال تجربه ی تئاترهای زنده، او در اولین فیلمش «شاهد» ساخته ی پیتر ویر در نقش کشاورز آمیشی ۲ را ایفا کرد(در واقع مورتسن در دو فیلم دیگر به نام های swing shift و رز بنفش قاهره هم بازی کرده بود اما صحنه هایی که او در آنها حضور داشت در تدوین نهایی حذف شد). در سال ۱۹۸۵ هم در فیلم در جستجوی فردا نقش براگ را ایفا کرد. نقش او در فیلم بنت در سال ۱۹۸۷ در تئاتر جزیره لس آنجلس برایش جایزه درامالوگ منتقدان را در بر داشت.

تصادفا، نمایش راجع به زندانیان اردوگاه اسرای همجنس باز، در واقع اثر یان مک کلن بود که بعدها با مورتسن باهم در ارباب حلقه ها ایفای نقش کردند. در سال ۱۹۸۷ مورتسن در سری برجسته ی Miami Vice به طور مهمان نقش کارآگاه فاسد را داشت.

در دهه ی ۹۰ مورتسن در فیلم های زیادی همچون: «پرتی ی یک بانوی»، جین کمپیون ، ۲ Young Guns ، زندان، Leather face: The Texas Chainsaw Massacre ، ۳ ، دوندی ی سرخ پوست از شان پن، روش کارلیتو، Crimson Tide، G.I Jane، روشنی روز، قدمی در ماه، پاکوژای ۳ آمریکایی، بازسازی «نقطه تلاقی» ساخته ی جارلز رابرت کارنر، دوفیلم فیلیپ ریدلی به نام های «پوست بازتابنده» و «هیجان ظهر تاریک»، فیلم های قتل تمام عیار و سایکوی به کارگردانی گاس ون سنت (بازسازی فیلم های آلفرد هیچکاک به نام های سایکو و «شماره ی M را برای قتل بگیر») و دو فیلم «۲۸ روز» و «رسالت» از کریستوفر واکن، نقش مکمل را ایفا کرد. از میان این نقش ها، مورتسن بیشتر به خاطر نقش استوار یکم جان ارگیل در فیلم G.I. Jane معروف شد.

نقطه ی عطف مسیر او در سال ۹۹ بود زمانیکه پیتر جکسون او را برای نقش آراگون در سه گانه ی ارباب حلقه ها انتخاب کرد. طبق نسخه ی مخصوص دی وی دی ارباب حلقه ها: یاران حلقه، مورتسن در آخرین لحظات جانشین استوارت تونسن شد و اگر علاقه ی پسرش به رمان جی آر تالکین نبود این نقش به او نمی رسید. در دی وی دی فیلم ارباب حلقه ها: دو برج، باب اندرسن مربی شمشیرزنی، مورتسن را بهترین شمشیرزنی توصیف کرد که تاکنون به او آموزش داده است. مورتسن اغلب مسیر رسیدن به لوکیشن های دور فیلم را با شمشیرش بر دوش، پیاده می پیمود تا مسافر به نظر بیاید؛ همچنین تمام کارهای سخت را خودش انجام می داد و حتی زخم هایی که گاه داشت نمی توانست جلوی اشتیاقش را بگیرد. در یکی از صحنه های ارباب حلقه ها: دو برج، مورتسن، ارلاندو بلوم و خصوصا جان ریس دیویس همگی به طور جدی زخمی شدند و در یکی از صحنه ها که روی کوه می دویدند، پیتر جکسون به شوخی آنها را «زخمی های در حال حرکت» نامید. همچنین بر اساس نسخه ی تکمیلی دی وی دی ارباب حلقه ها: بازگشت پادشاه، مورتسن اسبی به نام اورائوس خریده

بوده تا در مدت فیلم برداری سه گانه از آن استفاده کند.

مورتسن در سال ۲۰۰۴ در فیلم هیدالگو به کارگردانی فرانک هاپکینز، نقش پیک بازنشسته ی ارتش را داشت که برای جایزه ی مسابقه ای صحرایی و خطرناک با هیدالگو (نام اسب او) به عربستان می رفت را ایفا کرد.

او در سال ۲۰۰۵ در فیلم «پیشینه ی خشونت» دیوید کرونبرگ ایفای نقش کرد.و برای ایفای برجسته ی این نقش نامزد جایزه ی Satellite Award سینما شد. در محتوای متفرقه ی دی وی دی این فیلم، کرونبرگ او را بازیگری می نامد که از گذراندن آخر هفته ها در کنار خانواده اش می گذرد تا لوازم صحنه را بخرد و تهیه کند.

در سال ۲۰۰۶ مورتسن نقش کاپتان دیه گو آلاتریست را در فیلم آلاتریست ایفا کرد که بر اساس سری رمان های ماجراهای کاپتان آلاتریست نوشته آرتورو پرز ریورته نویسنده ی اسپانیایی بود.

در سپتامبر سال ۲۰۰۷، فیلم وعده های شرقی به کارگردانی دیوید کرونبرگ، با تحسین منتقدان هم برای خود فیلم و هم به خاطر عملکرد مورتسن به عنوان گنگستر روسی که در لندن ظاهر شده، روبرو شد. راجر ابرت، صحنه ی نبرد برهنه ی مورتسن در اتاق بخار را تحسین می کند و می گوید: «تا سال ها بعد این صحنه معیاری برای مقایسه خواهد بود». بازی چشمگیر مورتسن در این فیلم، جایزه ی بهترین بازیگر مرد در یک فیلم مستقل انگلیسی در فستیوال British Independent Film awards و همینطور نامزدی اسکار را برایش به همراه داشت.

در سال ۲۰۰۹ نقش خودش را در فیلم Reclaiming The Blade ایفا کرد که درباره ی اشتیاقش به شمشیر و شمشیرزنی هایش در فیلم هایی مثل ارباب حلقه ها و آلاتریست و همینطور کارش با باب اندرسن مربی شمشیرزنی در آن دو فیلم و دزدان دریای کارائیب و ... توضیحاتی می داد.

در سال ۲۰۰۹ در فیلم مستند «سخن مردم» که از عملکردهای موزیکال و دراماتیک واژه ها، یادداشت های روزانه و حرف های روزمره ی مردم آمریکا استفاده می کرد(بر اساس «پیشینه ای از مردم آمریکا» از هاوارد زین) ایفای نقش کرد.

در آوریل سال ۲۰۰۹ او در مصاحبه ای اذعان داشت که برای مدتی موقتا حرفه ی بازیگری را به خاطر پر استرس بودن برنامه ی لازم برای ساخت یک فیلم کنار می گذارد.



دیگر خواندنی ها

مورتسن، با بخشی از درآمدش از ارباب حلقه ها، انتشارات پرسپوال را راه اندازی کرد. نام این انتشارات را به خاطر شوالیه ی افسانه ی شاه آرتور نام گذاری کرد تا با چاپ کارهایی که ممکن است انتشاراتی سنتی تر پیدا نکنند به دیگر هنرمندان کمک کند. انتشارات پرسپوال همچنین خانه ی خیلی از آثار هنری ویگو در زمینه های هنرهای زیبا، عکاسی، شعر، ترانه و ادبیات است.



کرونیو ایستاری، وقتی از جانب والار برای یاری به ساکنان سرزمین میانه آمد، پس از مدتی در باب سائورن و حلقه های قدرت به جست و جو و تحقیق پرداخت و دانشی عظیم در باب آن ها به دست آورد. او سپس یکی از سنگ های بیضا موسوم به پلانترها را به دست می آورد و در زمان برن - کارگزار گوندور - کلیدهای اورتانک را به دست آورد و تا پایان دوران سوم نیز همان جا اقامت می گزیند. وی در میان ساکنان سرزمین میانه به سارومان معروف شد. به نظر می رسد که سارومان با نگرستن به پلانتری که در اختیار داشت اندک اندک جذب قدرت سائورون شد و سعی کرد که حلقه ی یگانه را برای خود تصاحب کند و با استفاده از آن بر ساکنان سرزمین میانه حکم رانی کند.

کتاب سارومان بخشی از نوشته های شخصی سارومان در باب سرزمین میانه و تاریخ آردا می باشد که وی در طول اقامت اش در سرزمین میانه نگاشته است. ما صفحاتی از این کتاب را در قسمت اول سه گانه ی ارباب حلقه ها می بینیم. این کتاب در واقع فقط برای فیلم ساخته و به کار گرفته شده است و وجود حقیقی در رشته افسانه تالکین ندارد.

زبان کتاب انگلیسی اما خط آن تنگوار می باشد و در هفت برگ نوشته شده و حاوی چهار ده صفحه می باشد. این کتاب توسط فردی به نام Daniel Reeve ، خطاط نیوزیلندی تالیف و نگاشته شده است. بعدها این کتاب توسط فردی به نام Urambo Tauro و رینگیتور به انگلیسی و سپس توسط رینگیتور به فارسی برگردانده می شود.

هنگام قرار دان کتاب سعی کرده ایم که ترتیب جملات و نوشته ها هماهنگ با متن تصاویر باشد. به همین دلیل ممکن است که در نگاه اول خواننده را سردرگم کند. کتاب به شرح زیر می باشد:



صفحه اول

نور سفید

منشور

پس ما مشاهده کردیم که چگونه منشور نور سفید را به رنگ های سازنده اش ، رنگ های رنگین کمان می شکند این گذرگاهی به تعالی را خبر میدهد.

هفت رنگ در رنگین کمان قابل تشخیص است سه رنگ اولیه و چهار رنگ ثانویه.

آیا شکستن رنگ های اصلی نه با مخلوط کردن بلکه با شکافتن بیشتر نیز امکان پذیر است ؟ آیا سیاهی مطلق نتیجه ی این امر خواهد بود؟ آیا این تاریکی بسیار وسیع و قیمتی که برای آگاهی از این چیزها پرداخته شود ؟ - و اگر تنها به وسیله ی دانش و معرفت بتوانیم قدرتی نوین بیابیم- و اگر آن قدرت زیبایی را در هم بشکنند - شکل هایی بدیع از زیبایی را خواهد افرید- زیرا که هیچ زیبایی در زوال وجود ندارد- همانگونه که در مرگ تنظیف وجود دارد. هیچ بهایی آن قدر عظیم نیست

صفحه دوم

رنگهای رنگین کمان

اولیه و ثانویه

تا برای آگاهی از این چیزها پرداخته شود





صفحه سوم

ظهور ستاره ی سرخ سائرون هنگامی که هنوز ائارندیل در عرش به سر می برد.

قدرت و نفوذ ائارندیل را نمی توان ناچیز پنداشت.

سیلماریل ائارندیل برای همیشه دور از دسترس باقی خواهد ماند اما دو سیلماریل باقی مانده باید که باز یافتنی باشند.

نوشته های فیانور خود ممکن است در ریوندل یافت شوند اگر بتوان راهی برای بدست آوردن زمان در اتاق های الراند تعبیه کرد. شایعه شده است آنچه در کتابخانه ی الراند وجود دارد بسیار وسیع تر از آنچه است که در میناس تیریت یافت می شود.

صفحه چهارم
آندوین تعداد بیشتری از رازهایش را تسلیم کرده است این اشکال ماریچ باید یا متأثر از حلقه ی یگانه و یا خود سائرون بوده باشند. من شنیده ام که این اشکال به تعداد بسیار زیاد در کنار سواحل دریای بزرگ یافت می شوند.
(????????)

مسیر جاده هایی که به بهشت ها می روند ممکن است دلیل فزونی بیش از حد اینها باشد. بنظر می رسد در زمان های گوناگون تیلیون خود قدری بر روی آبهای دریای بزرگ موثر بوده است
(?????)

ستاره ی سائرون در زمان های گوناگون به این مسیر ها گرایش پیدا می کند با این احتمال که تمامی این عوامل تقویت شده اند.
(چندین دست نوشته ی بدخط؟)

صفحه پنجم

روزهایی از) ؟؟؟؟ (الف ها و دورف ها می گذرد و هر دو چیز ها و هنرهایی بسیار از یکدیگر آموخته اند و بسیاری از زیباترین آثار از میتریل ساخته می شد.

آن را مانند مس می کوبیدند و مانند شیشه جلا می دادند و دورف ها از آن فلزی سبک و هنوز از فولاد ابدیده سخت تر می ساختند. زیباییش از نقره ی معمولی بود اما زیبایی میتریل...
=====

هیتاگلیر کوه های مه آلود جایی است که بزرگترین عمارت دورف ها هادودروند که توسط خود دورف ها خازاد دوم و بعد ها موریامغاک تاریک نامیده شد وجود دارد. حفاری ها در ناگروود و بلگاست واقع در ارد لویین عمیق بودند اما هادودروند کهن تر بود . ساخته شده در عصر اول درهای دورین فرمانروای موریابگو دوست و وارد شو دوستی الف ها و دورف ها در زیر با خط کوچکتر نوشته شده است

ناروی در میان بزرگترین هنرمندان دورف بود . درها نماد چکش و سندان دورین درخت الف های برین را نشان می دهد و ستاره ی خاندان فیانور به روشنی در میانه ی در مشاهده می شود تردد از میان این درها زمانی بسیار بوده است.

صفحه ششم

دروازه ی موریادر سمت غرب و در هفتاد فرسنگی شمال ایزنگارد به خط راست پرواز کلاغ قرار دارد

اما شاید هشتاد و پنج فرسنگ به وسیله ی پا.

و دو روز به وسیله ی توسنی

چاپک از روهان

سه روز راهپیمایی تا قله ی غربی متدراس.

یوروک هی ها راه را در دو روز می پیمایند اگرگوشت انسان نیز انگیزه ای برایشان باشد.

(؟دست نوشته ی بدخط؟)

هنگامی که پا چاپک است

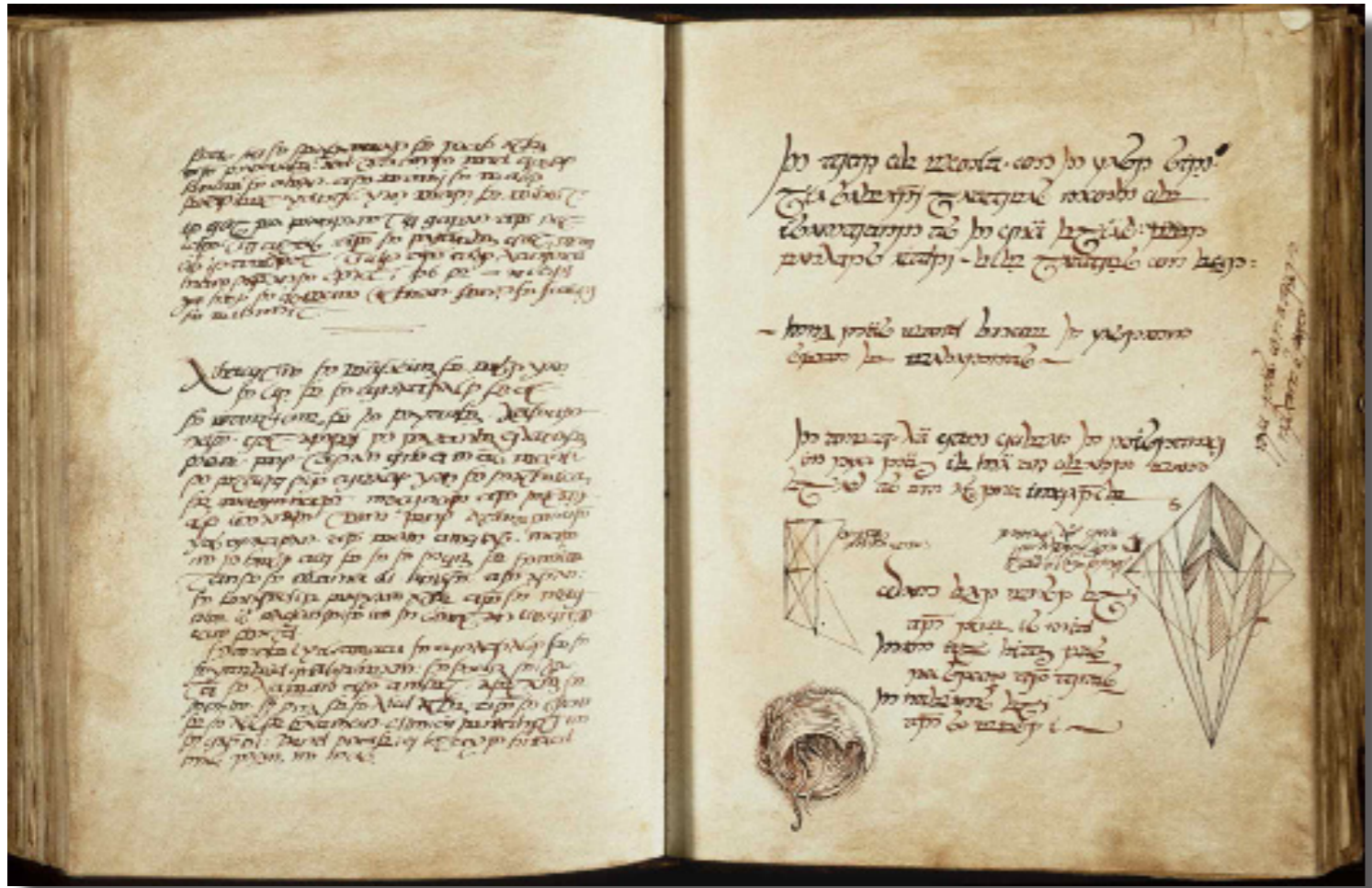
و زمان شب است

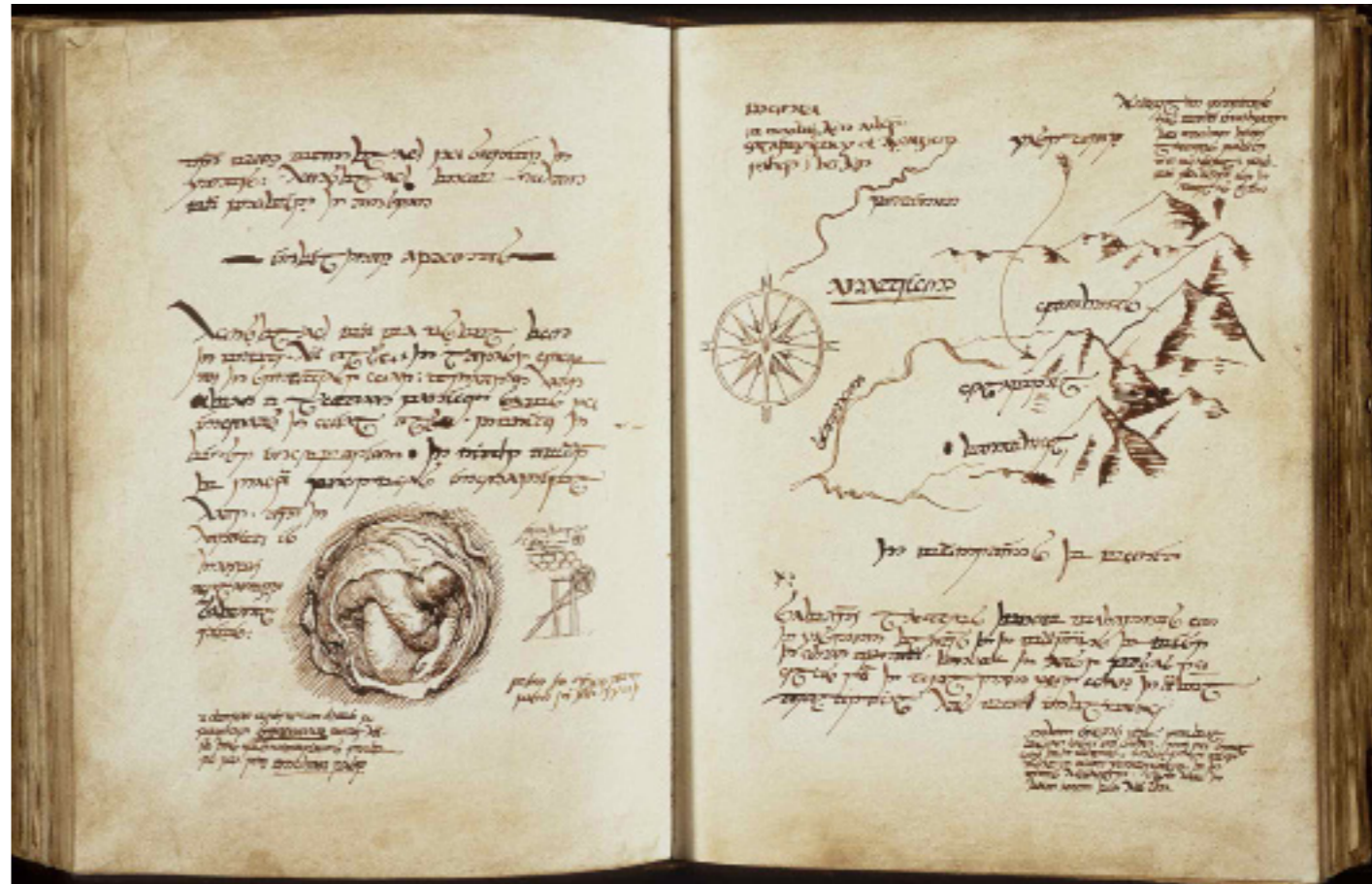
همه چیز در می گذرند

به سنگ و چمن

و کلاغ پرواز می کند

من نیز باید





صفحه هفتم

و مقدار بیشتری گوشت ادمیزاد تا وارگ ها را سیر کند گوشت اسبان از روهان نیز می تواند جواب گو باشد. نفوذ در ادوراس.

گوشت اسب ممکن است برای یوروک هی ها نیز مناسب باشد.

هنوز آخرین محصول قوی ترین است

گرمای بیشتر در طول زمان بیشتر به نظر می رسد بازده را افزایش می دهد

همچنین در طول اولین بر خوابش میزان صحیح پوسیدگی و فساد حرارت باورنکردنی ایجاد می کند.موجب آن به سرعت بیرون آمدن از تخم ها بارها افزوده شده است.

به نظر می رسد

یک بارداری در زمستان یوروک هی

قوی تری ایجاد کند اگر ثابت شود که

این مشاهده ها صحیح هستند

یک آزمایش دیگر

موریا

هیتاگلیر پیشرویش را از سمت شمال

تا سی فرسنگ دیگر ادامه می دهد

قبل از آنکه شاید راهی در دسترس

برای عبور از کنام عقابان یافت شود

صفحه هشتم

یم ناروی هاینه شات کلبریمبور
اره گیون تاتیانت ای تیوهین.

دروازه ی غربی

برواینن:

اره گیون

کارادراس

کلبدیل

فنویدهول
سیرانون
کوه های موریا

هفتاد فرسنگ از متدراس در دامنه ی غربی کوه های مه آلود

راه رسیدن دیگر از سمت شرق بیش از حد به بیشه ی طلایی که گالادریل مهیب در آن قدرت بسیار دارد نزدیک می شود.

توسن های روهان از تمامی گونه های دیگر سریع تر سفر می کنند.سعی کن یکی از میرا ها را بدزدی.بوسیله ی مارزبان که از مستخدمین پادشاه است در مدوسلد نفوذ کن.

به او ائووین زیباروی را برای خودش تقدیم کن.

صفحه نهم

دروازه ی غربی موریا از زمانی که سائرون با الف های اره گیون به جنگ برخاست و کلبریمبور کشته شد بسته مانده اند. طراحی های ایتیل دین روی در ستاره ی خاندان فیانور چکش و سندان نمادین دورین و درخت الف های برین را نشان می دهد.

درباره ی موریاهیتاگلیر کوه های
مه آلود جایی است که بزرگترین
عمارات دورف ها وجود دارد.
== درهای دورین فرمانروای موریا==
بگو دوست و وارد شو

روی تاق حجاری شده است و در زیر سخنان سازندگان در وجود دارد:

==من ناروی این ها را ساختم کلبریمبور

اهل هولین این نشانه ها را رسم کرد ==

سنگ نوشته ای که برای بازکردن درها لازم است به هیچ وجه در اینجا نیامده است.

صفحه دهم

به نظر می رسد ناروی و کلبریمبور هیچ نشانه ای برای راز باز کردن درها باقی نگذاشته اند.

انین دورین اران موریا:پدو ملون آمینو .ایم ناروی هاینه شات کلبریمبور اره گیون تاتیانت ای تیوهین.

به نظر می رسد ستاره ی فیانور به بعضی از ورد ها

عکس العمل نشان می دهد

دروازه ی غربی درهای

موریا

بایگانی های میناس تریت را برای کلمات رمز ممکن جست و جو کن.



صفحه یازدهم

هیتاگلیر کوه های مه آلود جایی است که بزرگترین عمارت دورف ها هادودروند که توسط خود دورف ها خازاد دوم و بعد ها موريا مغاک تاریک نامیده شد وجود دارد. حفاری ها در ناگروود و بلگاست واقع در ارد لویین عمیق بودند اما هادودروند کهن تر بود .ساخته شده در عصر اول درهای دورین فرمانروای موريا بگو دوست و وارد شو:

دوستی الف ها و دورف ها در زیر با خط کوچکتر نوشته شده است :

ایم ناروی هاینه شات
کلبریمبور اره گیون
تاتیانت ای تیوهین.
=====

که اینگونه خوانده می شود:

من ناروی این ها را ساختم کلبریمبور

اهل هولین این نشانه ها را رسم کرد

ناروی در میان بزرگترین هنرمندان دورف بود . درها نماد چکش و سندان دورین درخت الف های برین را نشان می دهد و ستاره ی خاندان فیانور به روشنی در میانه ی در مشاهده می شود تردد از میان این درها زمانی بسیار بوده است.

صفحه دوازدهم

اورک ها باور دارند که بلای جان دورین به هر آنچه من بگویم عمل خواهد کرد. دانستنی های آنها از این مطالب بسیار ناچیز است. از آن برای سود خود استفاده خواهم کرد

ایزیلدور خود حلقه ی یگانه را در طوماری در کتابخانه ی میناس تیریت توصیف کرده است به همین گونه که در این پایین خواهم نوشت:

هنگامی که برای نخستین بار آن را گرفتم همچون اختری فروزان داغ بود و دستم را سوزاند چنان که تصور کردم هیچ گاه از درد آن خلاصی نخواهم یافت. باری اکنون که این را می نویسم سرد گشته است و چنین می نماید که جمع شده اما نه زیبایی اش را از دست داده و نه شکل اش را. هم اکنون نوشته ی رویش که نخست همچون شعله ی سرخ آتش نمایان بود رنگ باخته و اکنون به سختی می توان آن را خواند. نوشته ها به شیوه ی خط الفی اره گیون است زیرا در موردور برای نوشتن چیزهایی به این ظرافت خطی یافت نمی شود اما زبان آن برایم شناخته نیست می پندارم که زبان سرزمین سیاه باشد چرا که خشن و بی ظرافت است. این که این نوشته بیانگر چه چیز اهریمنی است آگاه نیستم اما در اینجا نسخه ای از آن را ترسیم می کنم مبدا نوشته رنگ ببازد و کسی آن را به یاد نیاورد.



صفحه سیزدهم

حفاری های دورف ها برای میتریل سایه و آتش را بیدار کرد.

بالروگ مورگوت دورین ششم به وسیله ی آن کشته شد. از این رو نامش نهادند بلای جان دورین

حفاری های دورف ها برای میتریل

است ناروی در میان بزرگترین هنرمندان دورف بود . درها نماد چکش و سندان دورین و ستاره ی خاندان فیانور به روشنی در میانه ی در مشاهده می شود تردد از میان این درها زمانی بسیار بوده است.

روزهایی از حضور الف ها و دورف ها هر دو چیز ها و هنرهای بسیار از یکدیگر آموخته اند و بسیاری از زیباترین اثار از میتریل ساخته می شد.

آن را مانند مس می کوبیدند و مانند شیشه جلا می دادند و دورف ها از آن فلزی سبک و هنوز از فولاد ابدیده سخت تر می ساختند.زیباییش از نقره ی معمولی بود اما زیبایی میتریل تیره نمی شد.

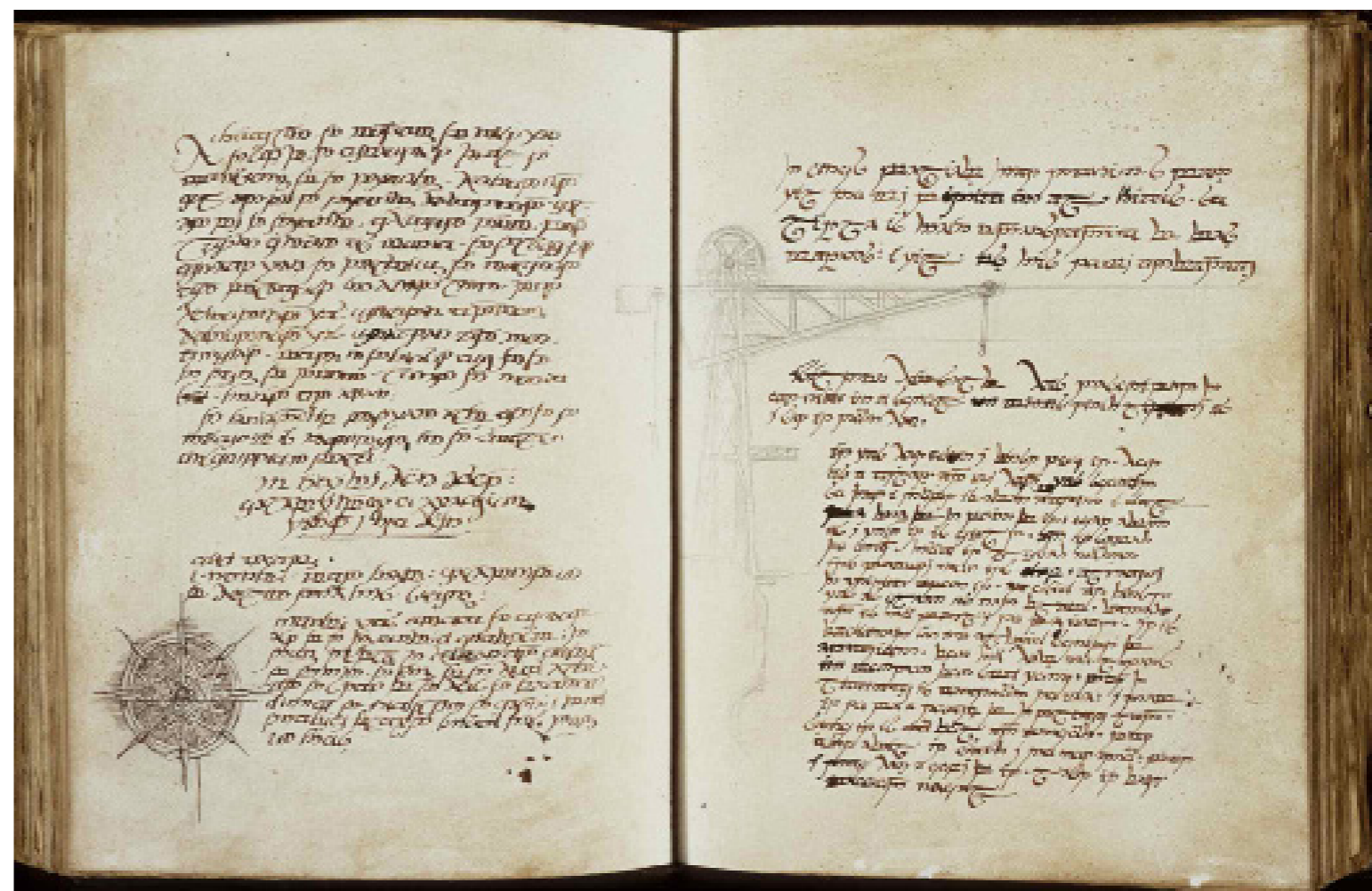
صفحه چهاردهم

بالروگ مورگوت

دورین ششم بوسیله ی آن کشته شد.

از این رو نامش نهادند

بلای جان دورین



بانوی بره تیل

خورشید در میانه آسمان خودنمایی می کرد که هیرگون برای تهیه غذا با اسب از گروه جدا شد و پس از گذر ار چند تپه از نظر ناپدید شد. هر روز این کار را انجام می داد و مدتی بعد با شکارش برمی گشت که اگر خوش اقبال بودند با کله ای از گوزن های کوهی مواجه می شدند و غیر از آن مجبور بودند خرگوش ها را از لانه هایشان بیرون بکشند. هر بار حالت گردن می کشید و کنجکاوانه الف را دنبال می کرد. خیلی مشتاق شکار چیزی بزرگتر از جثه خودش بود. از شکار پی در پی خرگوش احساس حقارت می کرد. مخصوصا وقتی مدتی بعد هیرگون با دو لاشه گوزن پیدایش شد. با دستش دشنه اش را لمس کرد. از وقتی آن تکه چوب را تراشیده بود غذای پدر و برادرش را او فراهم می کرد. اما جلوی چشمش یک الف با رفت و آمدی خوراک نیمی از گروه را آماده کرد. شیفته سلاحی شده بود که به پشت هیرگون نصب بود و همان نام داشت. نمی دانست اگر یکی از آن ها داشته باشد آیا می تواند غذای یک قوم را فراهم کند یا گردن دشمنی را بشکافد. فکر آن اورک و وحشت آن روز لرزه به اندامش انداخت اما همچنان با سری بالا آمدن گوزن ها را نگاه می کرد.

هیرگون با محصول شکارش برگشت و گروه برای صرف غذای ظهر از سفر دست کشیدند. مردم به فرمان هالداد آتش کوچکی درست کردند و به هرخاندان تکه گوشتی رسید و البته برخی ذخیره غذایی خودشان را داشتند. هالداد با خود فکر می کرد که ترق تروق آتش زیر آفتاب سوزان ظهر و غذای بریان رویش چقدر خاطره انگیز بود. به یاد روزهای قدیم پشت ارد لوین افتاد. و سر و کله زندشان با دورف ها برای گذر از کوه. آن زمان شاید هدف واحدی داشتند و آن گذر از کوه و رسیدن به غرب و دیدار دوباره بالان بود اما اکنون گویا مقصدشان تنها شمال بود. با احتساب امروز سه روزی می شد که به شمال می رفتند. نمی دانست در ذهن پدر چه میگذرد. هیچوقت از افکارش سر در نمی آورد. حالت هم مانند پدر بود. سه روز را کنار پدر گذرانده بود و مطمئنا چیزهایی را که از مردان شنیده بود به این سادگی ها به او نمی گفت.

موقع خوردن غذا، حالت و هالداد به همراه هیرگون و پدر و زن و مرد جوانی که تازه به هم پیوسته بودند در یک سفره شریک شدند. با هم پیچ می کردند و تکه گوشتی با سبزیجات معطر را می خوردند. هیرگون اشتهایی برای خوردن گوشت نداشت. در این چند روز به خوردن میوه و نان های گرد و شیره رقیق شده درختان بسنده می کرد. حالت با خود می اندیشید که چطور مقداری میوه و نان یک الف را تا این حد چایک و سرحال نگه داشته است. چند روزی را در کنار پدر سفر کرده بود. هالداد به ندرت صحبت می کرد و بیشتر در تفکر بود. حالت هم هر چه شنیده بود در دل نگه می داشت و سعی نمی کرد بیشتر بداند.

پس از وعده سبک غذای ظهر آتش ها را خاموش کردند و اندک اندک آماده آماده سفر شدند. سفر بعد از نهارشان شامل پیاده روی سبک بود. ارد لوین به سان دست هایی سفید به آسمان چنگ زده بودند و تو گویی خورشید را به سمت خود می کشیدند. هیرگون از افسانه های خودشان به هالداد می گفت که اربابان غرب برای غلبه بر تاریکی شب ارابه ای آتشین را مامور کردند تا با سپاهیانش از مشرق تا مغرب بتازد. اما در شب نوبت به خرامیدن ارابه سیمین ماه بود. ماه سرکش بود و گاهی در مسیر خورشید ظاهر می شد و برای همین ارابه اش سوخته است.

هالداد در حالی که به سیبی سق می زد پرسید: «هیرگون، این راه به کجا می رود؟»

هیرگون توضیح داد: «فیانور هفت فرزند داشت. مهتر این فرزندان در شمال دور و تپه های هیم رینگ سکونت دارد. سرزمین پیش روی ما از آن مردم کارانتیر است. سرزمین فراخی است. دشتی است میان گلیون و ارد لوین. آب و هوای بسیار مساعدی برای کشت و زراعت دارد. خیل مردمان کارانتیر از دیگر برادران بیشتر است. هم به خاطر سرزمین فراخ و مساعد و هم به خاطر روابطشان با دورف ها. با خبر شدیم دورف ها با کارانتیر بهتر از سایر نولدور ارتباط دارند. در جانب چپ ما در غرب گلیون کهنترین فرزندان فنانور، دوقلوهای آمرد و آمراس ساکن هستند. شکارچی اند و زمین های هموار و باز بلریاند شرقی محل کارشان است.» حالت با کلمه «شکارچی» گوش تیز کرد و قدم آهسته کرد تا به هالداد نزدیک گردد. مایل بود بداند هیرگون به برادرش چه می گفت. آیا در مورد او بود.

هیرگون ادامه داد: «دیگر پسران فیانور هم در شمال حکمرانی می کنند. هیم لاد که منطقه ای سردسیر و دارای پشته های فراوانی هست در اختیار دو پسر دیگر فیانور، کله گورم و کوروفین قرار دارد. در آخر ماکلور تنگه ای میان گلیون بزرگ و گلیون کوچک را در دست دارد.»

«رود گلیون رود بزرگی است، هالداد. شاخه کوچک آن از تپه های هیم رینگ و شاخه بزرگتر از ارد لوین جاری می گردند و در سرزمین پیش روی ما، تارگلیون که به معنای پشت گلیون هست، به هم می پیوندند. در پشت سر ما، در سرزمین اوسیریاند که مدتی در جوار آن ساکن بودی شش رود از ارد لوین به پایین جاری شده و به گلیون می رسند. سپس این رود بزرگ و خروشان به دریا می ریزد. به همین خاطر اوسیریاند را سرزمین رود های هفت گانه می نامند.»

در میانه صحبت، هیرگون با دست های خود مناطق را به هالداد نشان می داد. و هالداد خیلی سعی می کرد اسم ها را به خاطر بسپارد. تا آنجا که برشمرده بود، فیانور هفت پسر داشت که پس از او مناطق مختلفی را پاس می دارند. از فیانور و نولدور از پدر چیزها شنیده بود اما نه آن قدر که او را سیراب کند.

حالت پیش دستی کرد و هالداد جا خورد: «هیرگون! آیا تو یک شکارچی هستی؟ من هم مایلم مانند تو حیوانات بزرگ تر را شکار کنم.»

هیرگون به حالت نگاهی کرد و اجازه داد در کنارش قرار گیرد.

«برای ما الف ها شکار یعنی دفاع. یعنی جنگ. ما به ندرت برای تهیه غذا حیوانات را شکار می کنیم. بلکه برای دفاع از شبیخون، اورک شکار می کنیم. الف ها به حیوانات و حتی درختان زبان خود را یاد می دهند و با آن ها صحبت می کنند.»

وقتی با چشمان گرد شده هالداد و چهره بهت زده حالت مواجه شد بیشتر توضیح داد: «اورک ها درختان را قطع می کنند و میوه هایش را ضایع می سازند. جنگل را می سوزانند تا کوره های آهنگری شان کار کند. لانه های درختی را محل فساد خود می کنند. الف ها به درختان حرف زدن یاد می دهند. درختان را به تحرک و دفاع از خود وا می دارند. درخت جان دارد حالت و هالداد عزیز.»

«بگذریم. از شکار پرسیدی. ما به میوه و سبز درختان راغب تریم تا گوشت و خون حیوانات. معده سنگین و پر از گوشت داغ عقل را ضایع می سازد. چون باید آن را با

مقدار زیادی شراب پایین برد» و خندید. از خنده بلند و سرخوش او به ناچار لبخندی نیز بر لب حالت آمد.

«و تو حالت عزیز. تو دختر شجاعی هستی و خوب شکار می کنی. می دیدم که چطور با دست از رودخانه ماهی شکار می کردی. اگر مایلی می توانم به تو شکار با کمان را بیاموزم.»

برقی در چشمان و شغفی در قلب حالت ایجاد شد. جرقه امیدی بود تا رویاهایش جامه عمل بپوشند. هیرگون که شادی حالت را تشخیص داد دوباره خندید و موهای دختر را آشفته کرد اما حالت وقار خود را در ظاهر حفظ کرد و پس از تشکر از هیرگون -که رسم ادبی بود که از پدر آموخته بود- از آن ها جدا شد و به کنار هالداد بازگشت. یک چیز را تشخیص داده بود. خنده های سرخوش و بلند الف نمی توانست سایه چهره اش و غم نهفته در دلش را بپوشاند. حالت با خود فکر می کرد که چه نوع غمی می تواند تا این حد عمیق و پایدار بماند.



«هرگز قبلا اونو ندیده بودم» گریم این را گفت و در آخر او میدانست میتواند فراموش کند .

تک شاخ

(داستان هراندا)

تک شاخ در خیابان پشتی هاراندا غذا به لقمه کرد، خارج از دید چشمهای کنجکاو و نوشنده های جذاب: دزدان وقاتلان ،گدایان و ولگردان در مهمانخانه ی دیگر پذیرایی نمیشدند. و تا بحال هیچ مشکلی برای صاحبخانه «کسی که خرید حق تجارت را سالهای «پوتر گریم نبود و او مرد بزرگی بود حدود شش پا بلندی داشت و موهای بورش الان به رنگ خاکستری تغییر پیدا کرده است.

اما هیچ بدهی نداده که تا بحال مشکلی در تک شاخ بوجود بیاد.

تمام مردانی که آنجا مینوشن خودشون میدونن که هرگز اجازه ندارن برن داخل گاو سیاه یا داخل ارتش یا داخل مهمانخانه های دیگر حومه شهر و در نگاه اول هر چیزی خارج از دسترس است. مشکل سازان توسط ادمهای نوشنده باید بیرون رانده بشن.

این موقعیتی هست که گریم به خوب برای خود اجاد کرده با وجود اینکه در ظاهر او بیزاری از خشونت مشهود است .

مردم برای دلایل بسیار به هاراندا میروند: بعضی برای اینکه برای خودشون و خانواده شون زندگی بهتری بسازن ،بعضی برای فرار از گذشته ،گاریم داخل دسته دوم قرار میگرد و همچنین زندگی گذشته را در عقب چیزی که نمیتونست فراموش کنه قرار داد.

غریبه ها در کنار آتش نشسته بودند وقتیکه آخرین مشتریهای میرفتند. گاریم لیوان آبجو خالی مرد را گرفت برای اینکه او را به اتاق استراحت ببرد. مرد برا بلند شدن حرکتی نشون نداد گرچه گریم حس افزایش ضربان قلبش پیدا کرده بود از ترس مواجهه شدن با واقعیت .

مرد گفت «کاملا به مدتی گذشته »

گریم گفت «متاسفم» تلاش کرد خود را در مورد مرد ناشناس موجهه جلو دهد گرچه میدانست این واکنشی برای شکست خوردن است.

مرد خندید «پاتور گریم» فک کنم آخرش اسمتو عوض کنی .

«تو پاتور گریم اشتباهی هستی» گریم جواب داد از چشمهایش دوری کرد .

«خب فکر نمیکنم «مردی در لفافه گفت «مردان زیادی وجود ندارند کسانیکه فریب بدن اعدام گر را در کارلس گارد»

هیچ چیزی وجود ندارد که او بتواند بگوید که بقیه سعی کنن اونو نادیده بگیرند او مردی را به اسم الکس تورگف تشخیص داد فقط به محض اینکه شناختش «چی میخوای» «مطمئن باش که راز مدفون شده»

«از قبل بوده »

«مطمئن نیستم بتونم باورش کنم» تورگو گفت : چاقورا از کمربندش کشید و پاهایش را بلند کرد «فکر میکنی برای همیشه قادر به فرار کردن هستی با پنهان شدن در مکانهایی مثل این »

گریم برگشت ترسید که شاید این زمان محدودیت برایش بوجود بیاد وقتیکه زمان برایش محدودیت بوجود بیاره در پشت سرش جارچی با صدای چکمه های سنگینی به صدا میرسید . صدا دوتا لیوان آبجو در پشت میخانه بر زمین سنگی به گوش رسید .

صندلی ای که میز را شکاند و الکس تورگو افتاده بر زمین با چاقویی که عمیقا در سینه اش فرو رفته بود.

تورگو داخل اتاق بر زمین افتاده بود و با دستش مبل را چنگ زده بود.

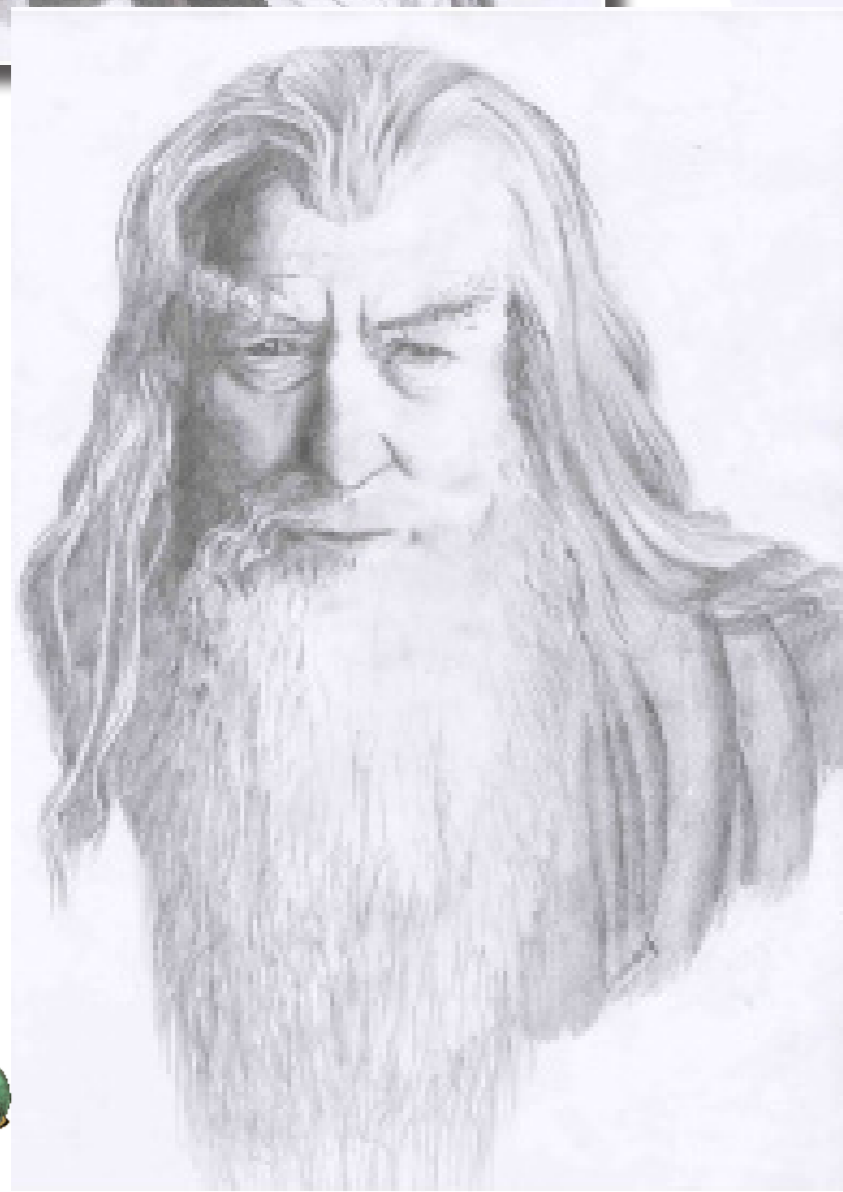
یکی از مردان گفت «متاسفم» بیشتر نگران خسارتیم که جسد در کف مسافرخانه بوجود میاره

«مثل اینکه هر دو ما کمی نگران آسایش هستیم» یکی از مردان گفت .«وقتی یکی از دوستان ما از راه مستقیم نیومد ما رفتیم دور وبر تا مطمئن بشیم حق با توهه »

گریم گفت «متشکرم» احساس کرد کلمات ناکافیست .

مرد دیگر زانو زد و روپوش را از صورت مرد دیگر کشید برای آشکار کردن طناب سوخته زشتی که جای زخمی دور گردنش داشت تنها مردی که فریب خورد مامور اعدام بودومامور اعدام تنها کسی بود که برای شناسایی انجا را ترک گفت .

«هرگز قبلا اونو ندیده بودم» گریم این را گفت و در آخر او میدانست میتواند فراموش کند .



نقاشیهایی از کاربر white witch
کاربر فروم آردا



مرثیه ای برای محبوب در گذشته

مرثیه ی ائوودرد برای تئودرد

Nú on théostrum licgeth Théodred se léofa
 .hæ'letha holdost
 ;ne sceal hearpan sweg wigend weccan
 ,ne winfæ't gylden guma sceal healdan
 ,ne god hafoc geond sæ'l swingan
 .ne se swifta mearh burhstede beatan
 Bealocwealm hafað fréone frecan forth onsended
 giedd sculon singan gléomenn sorgiende
 on Meduselde thæt he ma no wære
 .his dryhtne dyrest and maga deorost

 ,Now dear Théodred lies in darkness
 .most loyal of fighters
 ;The sound of the harp shall not wake the warrior
 ,nor shall the man hold a golden wine-cup
 ,nor good hawk swing through the hall
 .nor the swift horse stamp in the courtyard
 An evil death has set forth the noble warrior
 A song shall sing sorrowing minstrels
 ,in Meduseld that he is no more
 .to his lord dearest and kinsmen most beloved

اینک تئودرد عزیز در تاریکی آرمیده است
 وفادارترین جنگجویان
 صدای چنگ دیگر جنگجو را بیدار نمیکند
 نه دیگر مرد جام زرین شراب را در دست میگیرد
 نه باز درستکار در تالارها میگردد
 نه اسب تیزرو در حیاط پا بر زمین میکوبد
 مرگی شیطانی برای جنگجوی شریف مقدر شده
 خنیاگران سوگوار آهنگی خواهند سرود
 در مدوسلد که او دیگر نیست
 برای اربابش عزیزترین و برای خویشانش محبوب ترین



-چطوری با دنیای آردا (انجمن ،کتاب و فیلم) آشنا شدی؟اگه خاطره ای از این آشنایی داری بگو؟

والا خیلی طولانیه ، اول و یا دوم راهنمایی بودم و بهمن هاشمی و جشنواره فیلم های سینمایی شروع ماجرا بود وقتی یاران حلقه رو دیدم و مجذوب فیلم شدم اما آخر فیلم بی معنی تموم شد و حام رو بهم زد به کلا عوامل فیلم بد و بی راه گفتم چون نمی دونستم ادامه داره اما همون سال عید تا عید دو قسمت دیگه لوتر رو نشون داد واقعا محشر بود دیوانه اش شدم بعد از اون رفتم و فیلمش رو خریدم و ... بعدش به طور اتفاقی تو برنامه سینما پشت پرده فهمیدم این فیلم از رو کتاب ساخته شده و تو نت دنبال کتاب هاش گشتم آردا رو اون موقع پیدا کردم نمی دونستم فروم داره و فقط بخش مقالاتش رو دیدم مقالاتش رو خوندم و بعد از اون آردا از ذهنم پاک شد به مدت چند سال تا این که چهار سال پیش باز رفتم پیداش کردم و متوجه شدم می شه عضو شد توش و عضو شدم و { البته این خلاصه ی خلاصه بود ها }.

-بهترین اثر تالکین کدامه؟

سیلماریلیون - واقعا زیباست.

-انجمنی هست که در اونجا به اندازه آردا فعال باشی؟

منظورت فضای مجازی دیگه؟! اگه این باشه باید بگم بله ، حقیقتش تو فضای مجازی زیاد فعالیت ندارم البته تو سایت های فانتری عضو هستم اما فعالیت به سبک آردا ندارم به مدت ناظر فانتری فنز بودم بعدش چند وقتی تو افسانه ها و بعد از اون هم وستروس اما هیچ کدومشون پست هام بالای ۱۰۰ تا نشد آردا یه چیزه دیگه ست اما سایت بیداری اندیشه فعالیت مثل آردا دارم هر چند فانتری نیست اما فعالیتی مثل آردا دارم اما دوستی اونجا ندارم.

-مهم ترین دلیلی که به آردا سر می زنی چیه ؟

والا اگه بگم به خاطر تاپیک هاش دروغ گفتم من بیش تر به خاطر بچه هاش سر می زنم و در وهله دوم هم به خاطر تاپیک هاش مخصوصا بخش دنیای

فانتری و صد البته اگه تو بحثی شرکت کنم قضیه فرق می کنه

-خودتو در دنیای آردا فرض کن.دوست داری جای کدوم شخصیت می بودی ؟ و همچنین چیکار میکردی؟ به کدام سرزمین میرفتی و در کدوم ماجراها دخالت میکردی؟

همون طور که می دونی من داستان می نویسم تو خود فضای داستان های تالکین و به همین خاطر خودم رو توکارکتر داستان خودم جا دادم نه در کارکتر های استاد تالکین و دوس دارم این کارکتر تو قضیه سقوط نومه نور و جنگ خشم و سقوط گاندولین حضور داشته باشه و بس البته در قضیه های تورین تورامبار هم دوس دارم شرکت کنم.

-ضد الفی یا جز طرفداران الف ها .نظرتو با دلیل بگو(اسمایل هیزم در آتش دیرینه انداختن :دی)

{ خندیدن و خندیدن } دارم برات امین ، من ضد الفم و رک می گم و در این مورد خیلی بحث شده و فقط همین رو می گم که در حق انسان ها کوتاهی شده این مهم ترین دلیل منه حالا عوامل دیگه هم هستن که گفتن اونها جاش فکر نکنم اینجا باشه.

-با کدوم شخصیت فیلم ارباب حلقه ها و همچنین کدوم شخصیت کتاب ارباب حلقه ها نتونستی ارتباط برقرار کنی؟

با همشون ارتباط برقرار کردم اما از این چوب ریش زیاد خوشم نیومد.

خب شاهین از هرچه که بگذریم سخن نغمه ای از آتش و یخ خوش تر است. راستی نمایه ای داشتی با عنوان پیشگویی های اُصلان در مورد نغمه یخ و آتش!!که بسیار دوشش دارم و هوشمندانه پیشگویی کردی:دی

{ اسمایل خندیدن } به خدا همش رو خودم پیش گویی کردم اون نمایه رو نمی دونم چی شد اما یه ذره جنبه می خواست که تنی چند از دوستان نداشتن.

- نظرت در مورد کتاب چیه؟

کتاب خوبی اولین بار من آوردمش تو سایت و بعد از اون دوستان گسترش دادن و فروم زدن و ... که واقعا دمشون گرمه که بنده هم توش عضوم اما خب به دلیل یه سری مشکلات و نخوندن عقاید با تنی چند از دوستانی که در فرومش فعالیت دارن قید فرومش رو زدم و تنها کتابش رو می خونم و زیاد هم دوس ندارم تو تاپیکش فعالیت کنم البت به خاطر منفی های که گرفتم نیست به دلیل یه سری مسائل که دوس ندارم بیش تر از این در موردش صحبت کنم اما در کل کتاب خوبی اما این که چرا مارتین هی داره کارکتر هاش رو می کشه نمی دونم تنها می تونم بگم زنده باد خاندان استارک پاینده باد پادشاهی شمال.

-کدوم بخش آردارو بیشتر می پسندی؟

منظورت آردای فروم دیگه؟! اگه این جوری باشه همه ی بخش های آردا جالب اند من بخش دنیای فانتری رو خیلی دوس دارم دست تو بحث هاش فراتر

البت شورای خردمندان بحث های که پیرامون دنیای تالکین و دست نویسنده هم بازه و خیلی می پسندم.

-کدوم شخصیت مجموعه کتاب های تالکین بیشترین تاثیر رو روی تو داشته؟

والا ... هورین و پسرش واقعا تاثیرات زیادی رو من گذاشتن از اون طرف فتانور واقعا می شه گفت برام خیلی جالب بود و با وجود الف ستیزی من این الف رو ستایش می کنم.

-یادی بکنیم از کاربران قدیمی سایت(مثل تضاد). ه تا از کاربرانی که نیستند رو نام ببر و در مورد هرکدام چیزی رو که دوس داری بهشون بگی رو بگو؟

والا من نسل سوخته ی آردا بودم اون وقتی که آمدم همه رفته بودن الوه و تور بودن اما رفتن هالباراد رفته بود مهدی و تولکاس هم که سر می زدن اما نه به طور جد و من هم تازه وارد خیلی ها تو فروم بودن که جاشون واقع خالیه.اول از تضاد عزیز عزیز شروع می کنم این که اولابراش آرزوی خوشی رو دارم هر جایی که هست و این که واقعا کاربر فعال و اکتیوی بود شاید تو دروان ما تضاد واقعا کاربری بود که خوب باهاش رابطه برقرار کردم . الان که نیست واقعا جای خالیش رو حس می کنم امیدوارم دوباره بیاد به آردا ، بعد از اون هالباراد واقعا جای خالیش رو می شه حس کرد تو بخش اساطیر ، تولکاس که شاید میاد فروم اما این اومدن دواپی بر درد ها نیست و من به چشم یه غایب می بینمش و بعد از ایشون جناب اله سار که خیلی دوس دارم فعالیت کنه و سر آخر هم لیدی آرون و رینگتور رو هم دوس دارم باهاشون چند تا بحث برم و کاربر ققنوس آبی که خیلی دوس دارم بشناسم.

- اگه میشه شعری یا دل نوشته ای (در صورت امکان با ترجمه) از گویش آذری به دوستان آردایی هدیه کن؟

من ترک هستم و آذری بلد نیستم خوب می دونی که ترکی با آذری فرق داره که من واردش نمی شم اما از زبون ترکی هم شعر الان تو ذهنم نیست اما چند تا از شعرهای فولکوریکش رو پیشنهاد می کنم گوش کنید : سلطان آراز و سارای.

- در پایان اگه دوست داری چیزی رو خطاب به دوستان آردایی بگی ویا سخن ناگفته ای داری بگو ؟

والا همه ی سوالات رو پرسیدی و من هم زیاد حرف نمی زنم { اسمایل خندیدن }،همه من رو تو آردا می شناسن و با روحیاتم آشنا هستند اگه شوخی با کسی می کنم واقعا اصلا قصد توهین رو به کسی ندارم و تنها حکم یه رول بازی کردن رو داره و تمام .

زیبوساز ادبیر



در شماره بعدی همراه مصاحبه ی ما با زوج آردایی باشید



و آنگاه که به سوی غرب تگریمت، با گلانوونگ که سر از قلعه تپه به در آورده بود، چشم در چشم شد. اراده ی دختر زمانی با ازدها در ستیز بود، اما ازدها نیروی خود را به کار انداخت و آنگاه که دانست دختر کیست او را واداشت که در چشمانش بنگرد و طلسم بیهوشی و فراموشی مطلق را بر او بست. چنان که از آن پس آنچه بر او گذشته بود و نیز نام خود و نام دیگران را از یاد برد؛ و تا چند روز نه چیزی می دید و نه به اراده ی خود می جنبید...



2013 © www.Arda.ir

